

دو نگرش درباره اصلاحات در عصر قاجار

در خنشان ترین دوره از سده هیجدهم، یعنی دوران حکومت کریم خان زند در نظر بگیریم، می توانیم دریابیم که ایرانی ها در سده نوزدهم دستاوردهایی داشته اند. کریم خان نه تنها توانست (و شاید نخواست) تمامیت ارضی ایران را احیا کند، بلکه در بخش بزرگی از دوران فرمانروایی خود درگیر لشکر کشی برای سرکوب مخالفان خود، از جمله سران ایل قاجار مانند محمد حسن خان پندر آقا محمدخان و حسینقلی خان پندر فتحعلی شاه دیگران بود.

اگر دولت را یک نهاد و حکومت را یک نظام بدانیم و نیز بتوانیم بپیر حمی های آقا محمدخان در ایران آن دوران را نادیده بگیریم، باید اورا یکی از بزرگترین پادشاهان ایران در سده اخیر به شمار آوریم؛ زیرا کارهای برجسته ای که او در دوران حکومتش انجام داده و فراتر از آن، بسترو اسباب تداوم آنها را پدید آورده از مهمترین عواملی بوده است که سبب ماندگاری ایران به صورت یک کشور در چارچوب تقریبی این سرزمین شده است.

نخست اینکه او برای جانشینی خود اندیشید. بسیاری از پادشاهان پیش از او نیز برای جانشینی خود اندیشیده بودند؛ اما اندیشه او همراه با بینشی بود که قاعده ای پدید آورد. او تشخیص داد که ستون اصلی حاکمیت سیاسی ایران در آن دوران، قبیله است. حامل اصلی حاکمیت نیز ایل قاجار بود؛ بنابراین، کوشید انسجام درونی ایل قاجار را پدید آوردن قاعده ای، استوار کند. ایل قاجار به دو بخش مهم یوخاری باش و اشاقه باش تقسیم می شد. او پس آمدان خود را که از گروه اشاقه باش بودند، ملزم کرد بازی از بازیگان یوخاری باش از دواج کنند. با این تدبیر، انسجام درونی ایل قاجار حفظ شد. این کار زیان هایی داشت، اما سبب شد که جانشینی پادشاه تا اندازه ای قانون مند شود؛ امری که در تاریخ ایران تا عصر صفویان و افشاریان سبب وحشیگریها و خونریزیها شده بود و امپراتوری همسایه ایران، یعنی عثمانی نیز تا زمان فروپاشی اش، نتوانست برای آن چاره ای بیابد.

کار دیگر او پای داشت یک دولت متمرکز بود و مهمتر از آن تدابیری بود که برای دوام حاکمیت دولت مرکزی اندیشید و این تدابیر را جانشینان او پی گرفتند. از آن جمله می توان به از میان بردن رسم زشت کشتن یا ناقص کردن افراد خاندان سلطنت اشاره کرد. به جای آن، از

دوران قاجار راه درستی و در بر خی موارد، نابجا دوران سیاهی و تباهی کشور و ضعف دولت و خواری ملت دانسته اند. این تصویر از دوران سلسله قاجار، در عصر خاندان پهلوی پذیرش عام یافت. رضاشاه دچار بحران مشروعیت بود یکی از مهمترین دلایلی که در توجیه مشروعیت سلسله پهلوی عنوان می شد، بی کفایتی پادشاهان قاجار، بویژه سه پادشاه آخر آن سلسله بود. هر دو پادشاه سلسله پهلوی از هر گام عملی و نظری برای سیاه نشان دادن عصر قاجار پشتیبانی می کردند. مخالفان سلسله پهلوی نیز که بیشتر بر آمده از جنبش مشروطیت و پاپروان حرکت قانون خواهی پیش از آن بودند، موضعی از این دست داشتند. مهمترین دلیل مشروطه خواهان و پیش از آنها قانون خواهان، برای توجیه مبارزه خود، ناتوانی پادشاهان قاجار و شیوه حکومت استبدادی آنان بود. دیدگاههای هر دو گروه، چه آنها که نزدیک به پهلوی ها بودند و چه مخالفان الهام گرفته از مشروطه خواهی، دارای وجوهی درست بود؛ اما این دیدگاهها عینی نبود، چون از یک بعد به مسئله می پرداخت، و از این رو به نتایجی می رسید که نه فقط عینی نبود، بلکه برای طرفدارانش بویژه برای خاندان پهلوی زیان آور نیز بود. نظر سازان نزدیک به دربار پهلوی توجه نداشتند که مهمترین بستری ایدئولوژی شاهنشاهی، تاریخ است و با حمله یک جانبه آنها به خاندان قاجار در واقع نهاد سلطنت که در وجود آنها تبلور یافته بود، تضعیف می شود. مخالفان نیز این نکته را در نظر نمی گرفتند که مشروطه خواهی نه تنها ساختن است، بلکه تداوم فرایندی است که به سبب آن تاریخ است؛ آنها نیز در یکسری تاریخ، یعنی تاریخ عصر قاجار، وقتی این عصر نفی و نه نقد می شود، بطور طبیعی به تضعیف یکی از پایه های نظری مشروطه خواهی، یعنی تداوم می انجامد. بی توجهی به این موضوع، عمده ترین سبب سردرگمی نظری و مانعی در راه طرح منسجم نظریه مشروطیت در ایران تا انقلاب بهمن ۱۳۵۷ ش بود.

اتفاقاً عصر قاجار، بویژه دوران چهار پادشاه اول این خاندان، اگر نقد عینی می شد، می توانست نه تنها برای این دو گروه بلکه برای همگان مفید باشد. سه پادشاه این سلسله، یعنی فتحعلی شاه، محمدشاه و ناصرالدین شاه تقریباً در سراسر سده نوزدهم میلادی بر ایران حکومت کردند. کافی است که این سده با سده پیش از آن مقایسه شود. حتی اگر

اقدامات آقامحمدخان قاجار در عصر جانشین او فتحعلی شاه ادامه یافت. فتحعلی شاه گرچه ویژگیهای سلف خود را نداشت، اما به آن صورت هم که تاریخ نگاران ایرانی او را ترسیم کرده اند، نبود. فتحعلی شاه ساخته گذشته در برابر چالش آینده بود؛ همان گونه که جامعه ایران محصول گذشته در برابر چالش آینده بود؛ چالشی که او پاسخی برای آن نداشت. شاه در بار دستکم به این چالش پی برده بودند، ولی جامعه، شریک آگاهی آنها در این مهم نبود. به همین دلیل از آن تاریخ به بعد همواره شاهد شهیدان راه یا خیانتکاران به راه ترقی بوده ایم. کسی می‌کوشد و به علت‌های گوناگون شکست می‌خورد؛ اگر در این راه نابود شود، شهید است و اگر تسلیم واقعیات گردد یا بکوشد در چارچوب امکانات، کاری انجام دهد، خیانتکار است. بی‌گمان نقش افراد در فرایند تاریخ مؤثر است، اما حتی قهرمانان نیز قادر به ساختن مناسبات اجتماعی حاکم و اندیشه سیاسی بر گرفته از آن نیستند. بسیاری کسان بیشتر به این سبب قهرمانند که جلوه گویای آن واقعیت‌ها هستند؛ در غیر این صورت، تاریخ آنها را «ماجر اجو» معرفی می‌کند.

مرکز اصلاحات در عصر فتحعلی شاه آذربایجان بود؛ جایی که ولیعهد و عباس میرزا وزیر اعظمش که به صورت رسمی قائم مقام صدراعظم در تهران شناخته می‌شد، و از این رو به «قائم مقام» ملقب بود، یعنی میرزا عیسی فراهانی (متوفی به سال ۱۸۳۱م) و سپس فرزندش میرزا ابوالقاسم قائم مقام (مقتول در ۱۸۳۵م) فعال بودند. تمرکز اصلاحات در آذربایجان نه تنها ناشی از شخصیت این افراد، بلکه بدین سبب نیز بود که ظهور غرب در آغاز جلوه نظامی داشت و این جلوه در آذربایجان آشکار تر بود. در این زمینه، برخلاف آنچه بسیاری کسان می‌پندارند، تنها تفاوت شخصیت فتحعلی شاه عباس میرزا مطرح نبود. در شرق میانه، در آن دوران، کوچکترین اقدام در گرو عنایت شاه بود. دلایل کافی در دست است که فتحعلی شاه تا آن اندازه که جامعه به او اجازه می‌داد و تا جایی که به عنوان پادشاه یک کشور مسلمان مجاز به اصلاحات بر اساس نمونه غربی بوده، اقداماتی انجام داده است.

از آغاز سده نوزدهم، برای بسیاری کسان در دربار و بیرون آن روشن بود که پشت پیشرفت‌های نظامی غرب، اندیشه نظامی اداری، سیاسی و اجتماعی است که باید شناخته شود. بر این پایه، از اوایل سده نوزدهم، یعنی عصر فتحعلی شاه قاجار، چهار راهکار مورد توجه قرار گرفت:

(۱) آوردن کارشناسانی از اروپا به ایران؛

(۲) فرستادن کسانی به اروپا برای آموزش دیدن؛

(۳) مسافرت بلندپایگان دولتی برای آشنایی با اروپا به آنجا؛

(۴) فعال شدن در زمینه روابط خارجی و در صورت امکان،

بهره گیری از اختلاف دولتهای اروپایی باهم برای به دست آوردن زمان.

در چارچوب تدبیر اول، در اواخر دهه نخست سده نوزدهم، یک هیأت نظامی به سرپرستی ژنرال گاردان فرانسوی به ایران آمد^۱ و نیز هیأت‌هایی از تبریز و دیگر شهرها دیدن کردند. استقیال دربار و صدراعظم وقت، میرزا شفیع خان مازندرانی، از هیأت فرانسوی نشان

دوران فتحعلی شاه فرزند پادشاه به فرمانروایی ولایات گمارده می‌شدند.

سومین کار او آغاز کردن فرایند تضعیف عشایر بود. در واقع، انسجام بخشیدن به ایل قاجار با کوشش برای تضعیف و در صورت امکان نابودی قدرت نظامی طایفه‌های دیگر همراه بود؛ زیرا، این خطر تا دوران قاجار، هر حکومت مرکزی را در ایران تهدید می‌کرد. شاید با توجه به همین کارهای شاهان قاجار بوده است که در اوایل سده بیستم، یکی از پژوهشگران آلمانی پایایی کشور ایران در چارچوب تقریبی این سرزمین را دستاورد حکومت سلسله قاجار دانسته است.^۲

چهارمین و مهم‌ترین کار او پایان دادن به آشوبها و تأمین و حفظ آرامش نسبی بود که توسط جانشینان او در سده نوزدهم تا اندازه‌ای پیگیری و سبب جان گرفتن شهرها و رونق دوباره زندگی شهری شد. این کارها و تدبیرها، چنان که در تاریخ اقتصاد ایران در قرن نوزدهم آمده است^۳، عامل مهمی برای آغاز فعالیت‌های اقتصادی و کوشش‌ها در جهت اصلاح نظام اداری و اقتصادی ایران بود. بنابراین، تاریخ قاجار را باید دوباره و دیگر گونه خواند و درباره آن منصفانه داوری کرد؛ برداشتن گام‌های نخستین آغاز شده است.^۴

همزمان با استقرار سلطنت قاجار در ایران، غرب بر خوردار از توان نظامی، صنعتی، سیاسی و فرهنگی، آرام‌آرام پیوسته به مرزهای ایران نزدیک می‌شد و هر ایران‌نگران و پریشان می‌کرد. این نگرانی و پریشانی در وهله نخست در پادشاه و دربار دیده می‌شد. آنان پدیده‌ای رو به روی می‌شدند که نمی‌شناختندش؛ بر جامعه‌ای حکومت می‌کردند که پریشان و در مانده بود، اما در اندیشه توسعه نیود؛ از این روشا و درباریان احساس ناچاری می‌کردند.^۵ در آغاز، چهره غرب در ذهن درباریان به صورت «توپ روسی» هویدا شد. پیش از سفر دوم آقا محمدخان به گرجستان، به او خبر دادند که هشتاد هزار سپاهی روس با یکصد توپ به گرجستان نزدیک می‌شوند. آقامحمدخان نگران شد؛ او نگران توپ‌ها بود؛ «پیش از مرگ یکاثرین (کاترین دوم) شسی که هوا بسیار سرد بود در کنار آتش نشسته بود و با انبری آتش‌ها را پس و پیش می‌کرد و تمام شب را در این حال بود و چون روز شد باخشم تمام انبر را در میان منقل کوفت چنانکه آتشها در اطاق پراکنده شد و گفت: ای خدای قاهر یا اورا بکش یا مرا از میان بردار و چند روز بعد خیر مرگ یکاثرین را به او رساندند.»^۶ این نگرانی آقامحمدخان جلوه‌های گوناگون یافت، اما باقی ماند. امروز وقتی تاریخ عصر محمدشاه (۱۸۴۸-۱۸۳۴) شرح و کوشش‌های صدراعظم او میرزا آقاسی را برای ساختن توپ می‌خوانیم، با تحقیر، افسوس و استهزاء به مسئله نگاه می‌کنیم و نادیده می‌گیریم که توپ روسی برای درباریان آن دوران، نمادی از برتری غرب بوده است. ساختن سلاح مدرن آن عصر، یعنی توپ، نوعی پاسخ درباری به دشواری‌های توسعه بوده است؛ پاسخی که هنوز پاسخی مناسب به مشکل توسعه دانسته می‌شود. نگرانی آقامحمدخان از چیزی بوده است که هنوز جلوه‌های گوناگون آن را می‌بینیم. نگرانی از پدیده‌ای ناشناخته، بازتاب‌های گوناگون داشته است.^۷

دهنده خواست زمامداران ایران برای اصلاحات نظامی بود، آمادعوت از این هیأت و نیز هیأت های دیگر سبب اصلاحات مطلوب در قشون نشد. برای اجرای تدبیر دوم، در سال ۱۸۱۱ میلادی دوفتو و سپس در سال ۱۸۱۵ چند نفر دانشجوی دیگر را به انگلستان فرستادند. در سالهای بعد هم شمار دیگری دانشجوی برای تحصیل به خارج اعزام شدند؛ اما این اقدام نیز نتایج دلخواه را به دست نداد.

سومین تدبیر، دیدار برخی از سران کشور از اروپا و عثمانی برای شناخت فرایندهای اصلاحات در آن کشورها بود. این اقدام نیز از اوایل سلطنت فتحعلی شاه آغاز شد. اگر چه ناصرالدین شاه نخستین پادشاه ایران بود که در سال ۱۸۷۳ به اروپا رفت، اما پیش از او مقامات درجه دو و سه هیأت حاکمه سفرهایی برای سیاحت و شناخت به سرزمین های اروپایی کرده بودند. در همان دهه نخست سده نوزدهم، محمدرضاخان قزوینی و عسکرخان به فرانسه و میرزا ابوالحسن خان ایلچی به بریتانیا اعزام شدند و فرستادن هیأت های نمایندگی ایران به دیگر کشورهای اروپایی ادامه یافت.

چهارمین راهکار، باصلاح امر و زی، فعال کردن دیپلماسی ایران بود. این اقدام نیز از اوایل سده نوزدهم و حتی پیش از آن در عصر آقامحمدخان قاجار آغاز شد. در دوره زمامداری آقامحمدخان، فرانسویان سفرایی چون اولیویمویر و نیر^{۱۰} را به ایران اعزام داشتند و نیز در اوایل قرن نوزدهم زیور و میو^{۱۱} را به ایران فرستادند. این اقدامات منجر به امضای قرار داد فین کن اشتاین و فرستادن هیأت نظامی فرانسوی به ایران شد. در سال ۱۸۰۱ سر جان ملکم انگلیسی به ایران آمد و سفر او به بسته شدن قرار داد بین دولت ایران و بریتانیا انجامید. در سال ۱۸۰۹ قرار داد جدیدی با بریتانیا بسته و در همان سال هیأتی به سرپرستی میرزا ابوالحسن خان ایلچی برای دریافت کمک از انگلستان در برابر روس ها، به آن کشور اعزام شد. دنباله این فعالیتها، سفر دوباره سر جان ملکم به ایران در سال ۱۸۱۰ و آمدن کسانی چون سرگور اوزلی و سرهار فور دوجو و بسته شدن قرار دادی دیگر با بریتانیا در سال ۱۸۱۲ بود. پس از معاهده گلستان نیز هیأتی به ریاست میرزا ابوالحسن خان ایلچی به روسیه گسیل شد. فرستادن هیأت های مشابه و فعالیت های دیپلماتیک تا اواخر این سده ادامه داشت، اما از این اقدامات نیز نتیجه مطلوب به دست نیامد.

در سال ۱۸۳۳ عباس میرزا و لیهه فتحعلی شاه در گذشت و یک سال بعد فرزند عباس میرزا و نوه فتحعلی شاه، محمدمیرزا به شاهی رسید. او گرایش هایی داشت که از آغاز پیدایش نهضت تقلید از غرب به تدریج شکل گرفته بود. این گرایش بویژه از جانب صدراعظم او که وابستگی و پیوستگی به روحانیت داشت، یعنی حاج میرزا آقاسی^{۱۲}، به صورت رسمی نمایندگی می شد. وجه نظر این گرایش که در امپراتوری عثمانی نیز پیش از آن هویدا شده بود، یافتن پاسخی اسلامی و بومی برای پیچیدگی های توسعه بود. این پاسخ به گونه طبیعی نظر به گذشته داشت و از این رو، پاسخی محافظه کارانه بود، اما کاملاً سنتی نبود، چون بینش سنتی متوجه چالش های توسعه

نیست و هنگامی که آگاهی به مسئله توسعه دست دهد، بی درنگ دارای ویژگی های محافظه کارانه می شود. مادر عصر محمدرضا شاه میرزا آقاسی شاهد همان اقداماتی هستیم که به گمان بسیاری کسان نشان ترقی خواهی و تجدد است، مانند فرستادن دانشجو به خارج در سال ۱۸۴۴، انتشار روزنامه در سال ۱۸۳۷، اصلاحات نظامی، گسترش روابط دیپلماتیک با اروپا از جمله فرستادن میرزا حسین خان مقدم آجودان باشی به اروپا در سال ۱۸۳۹، آمدن کنت دوسرسی فرانسوی به ایران در همان سال، فرستادن محمدعلی خان شیرازی به عنوان سفیر به فرانسه در سال ۱۸۴۷ و... بنا بر این، بهتر است همواره به تفاوت بین سنتی و بینش محافظه کارانه توجه داشته باشیم، زیرا محافظه کاری پاسخی است سنتی به مشکلات زمانه و گاهی به صورت جنبش و انقلاب ظاهر می شود و بی تفاوتی های سنتی را ندارد؛ از این رو می تواند در عرصه سیاست به مراتب خطرناک تر از سنت باشد. این کار نیز با قتل یکی از کسانی که نماینده نحله دیگر دانسته می شد، یعنی صدراعظم وقت میرزا ابوالقاسم قائم مقام در سال ۱۸۳۵ آغاز شد. قتل به عنوان پاسخی به مشکلات سیاسی، و بویژه کشتن صدراعظم یک سنت سیاسی در ایران بود. سلف و خلف محمدرضا شاه (فتحعلی شاه و ناصرالدین شاه) صدراعظم های خود را کشتند و فتحعلی شاه حتی به کودکان شیر خوار خاندان حاج محمد ابراهیم کلانتر نیز رحم نکرد.^{۱۳} حاجی میرزا آقاسی نیز پس از برکنار شدن، از ترس جان، به عتبات گریخت و در کربلا در گذشت.

طرح محمدرضا شاه و حاجی میرزا آقاسی دو جنبه داشت که تا امروز همچنان در کشورهای اسلامی خاور میانه مطرح است: توجه به کشاورزی و صنایع سبک داخلی، و در همان حال کوشش برای تقویت صنایع نظامی، با استفاده از فن آوری غربی. برنامه نخست با حفر قنات ها و بدین وسیله فعال کردن کشاورزی سنتی، و برنامه دوم به صورت گسترش صنایع توپ سازی ظاهر شد.

در دوران محمدرضا شاه، یکی دیگر از آثار بینش محافظه کارانه نیز آشکار بود و آن سختگیری بیشتر به نیروهای سنتی، بویژه روحانیون سنتی بود. اصولاً جنبش های محافظه کاری بیش از اهل تساهل و تسامح، نسبت به نیروهای سنتی سختگیرند. این فرایند به ظاهر متناقض، ناشی از رقابت سنت، و سنت باز تابی یعنی محافظه کاری است. جالب آنکه به رغم سختگیری های محافظه کاران، سنت گرایان در بیشتر موارد محافظه کاران سختگیر را بر اهل تسامح و تساهل ترجیح می دهند.^{۱۴} این ناشی از آگاهی طبقاتی و نیز آگاهی به منشاء مشترک جهان بینی آنها یعنی سنت است. هر چند راهکار محمدرضا شاه حاج میرزا آقاسی موفق نشد، اما به صورت برنامه به حیات خود ادامه داد.

پس از مرگ محمدرضا شاه، فرزند او ناصرالدین میرزا^{۱۵} به سلطنت رسید. عصر ناصرالدین شاه با آزمائش بینش دوم، یعنی پیگیری اصلاحات با عنایت به نمونه غربی و اقدامات انجام شده در دوران فتحعلی شاه و عباس میرزا، به همان سیاق آغاز شد. میرزا تقی خان امیر کبیر

می خوانیم کسر بازان ایرانی تا بالای سر توپ‌های روسی باشمشیر و تفتنگ پیش می‌رفته‌اند؛ زیر آناچار بوده‌اند. آنها پاسخی کهنه به پرسشی نو بوده‌اند. دوران امپراتوری‌های شرقی حتی پیش از شاه عباس صفوی رو به پایان گذاشته بود. او این را می‌دانست؛ به همین علت دست به کوشش نافر جام برای شناخت پدیده نوزد بسیاری از اندیشمندان ما که امروز به اعتمادی به خود در ادرونی کرده‌اند از تحقیر به نفی رسیده‌اند، بی آنکه نقد کنند، باید این نکته را نظر دور ندارند که چند سال جنگ در برابر ارتش روسیه آن زمان، حتی اگر منجر به شکست شده باشد، از دید صرفاً نظامی، دستاوردی است. جامعه مادر دوست سال گذشته لنگان‌ولی متحول بوده است. تاریخ ما هم راه‌ها شکست است، اما ما بی‌سرافکندگی نیست. نیازی نیست که تحقیر را سطح فلسفه ارتقاء دهیم. چیزهای بسیاری برای سرفرازی باقی است. باید از تحقیر به تقدیر سید، نه نفی، البته پایداری کسانی که بی‌اعتمادی را تازی با فلسفی می‌کنند تا اندازهای حق داد. استبداد، اجازه نقد اندیشمندان را نمی‌دهد و راه افراط هموار می‌کند؛ اماروز نه‌های امید هموار باز بوده‌اند. شاید همین سبب شده است که ایران یکی از معدود امپراتوری‌های باستانی باشد که بیمار، اما هنوز زنده است.

۱۸۰۷-۱۸۰۹

9. Brugniere, Oliver

10. Romieu & Amedee Jaubert

۱۱. ۱۸۴۸-۱۸۴۹ م (۱۲۵۰-۱۲۶۴ ق)

۱۲. متوفی به سال ۱۸۴۹ م (۱۲۶۵ ق)

۱۳. «... پسرانش را نیز گرفتند و سرشان را در دامان پدر گذاشتند و نابینا کردند و گروهی از هوخواهان این خانواده را به توپ بستند و طناب انداختند، یاد آب خفه کردند و یا کور کردند و در این ایشان را ضبط کردند» (سعید نفیسی، ۱۳۶۶: تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران، ج دوم، ص ۷). جناب سعید نفیسی که مطالب بالا را از تاریخ زندگی محمدرضا شیرازی نقل می‌کند، همه این جنایت‌ها را ناشی از «تنگ شدن» عرصه بر فتحعلی شاه می‌داند؛ البته پس از آنکه به طریق متعارف، سیاهه‌ای از «خیانت» های حاج محمد ابراهیم کلاتر ردیف می‌کند که تکرار آنها را در آثار تاریخ نویس‌های وطنی دیده‌ایم. بزرگترین این خیانت‌ها، باز کردن دروازه شیرازی به روی آقامحمدخان قاجار عنوان شده است. سعید نفیسی توجه ندارد که شاید حاج محمد ابراهیم کلاتر با این کار و خرید این «تنگ»، مردم شیراز را از بلای که آقا محمدخان بر سر مردم کرمان آورد، محفوظ داشته است. سنت زشت صدر اعظم کشی تا زمان ناصرالدین شاه ادامه داشت و زمانی قطع شد که ترس از واکنش انگلیس و روسیه در جان شاه افتاد. اینکه یک تاریخ‌نگار در حد و اندازه سعید نفیسی چنین روند تاریخی را نمی‌بیند و احساسی نسبت به قربانیان نشان نمی‌دهد، ناشی از بینشی است که جای واکاوی دارد.

۱۴. این رابطه عشق و تنفر بین سنت‌گرایان و محافظه‌کاران تا دوران مادیده می‌شود. نگاه کنیده به چگونگی رابطه کلیسای کاتولیک و پروتستان با جنبش دست راستی نازی در آلمان سال‌های ۱۹۳۳ تا ۱۹۴۵؛ نگاه کنیده به عملکرد جنبش‌های انقلابی جهان سومی که به صورت جنبش‌های خلقی عدالتخواه یا کمونیستی خلقی ظاهر شده‌اند، اما دارای عناصر نیرومند محافظه‌کارانه بوده‌اند؛ یا چگونگی رابطه این جنبش‌ها با حکومت‌های خلقی یا سنتیون در این جوامع (مصر، عراق، سوریه، ...). با اینکه نیروهای سنتی در این جوامع گاهی و حشیانه سرکوب شده‌اند (انحوان المسلمین در مصر و سوریه، علمای شیعه در عراق، ... و ولی نیروهای سنتی همواره این محافظه‌کاران انقلابی و خلقی را بیرون‌تسامح و تساهل ترجیح داده‌اند. البته باید به مفهوم محافظه‌کار در این نوشته عنایت کافی داشته باشید تا سوء تفاهم پیش نیاید.

۱۵. ۱۸۹۶-۱۸۴۸ (۱۳۱۳-۱۲۶۴ ق)

صدر اعظم، یکی از وابستگان قائم مقام‌های پدر و پسر و وارث اصلاح خواهی آنان بود. امیر کبیر با توجه به کارهای انجام شده در کشور عثمانی، دست به اصلاحاتی بر پایه گرایشهای فکری حاکم بر دستگاه عباس میرزا زد، اما شکست خورد و بهر سم مألوف در سال ۱۸۵۱ به فرمان شاه به قتل رسید. او به دلایل گوناگون قهرمان راه اصلاحات در سده نوزدهم میلادی شد. پیشش دوم یک بار دیگر در دوران ناصرالدین شاه، یعنی به هنگام صدر اعظمی میرزا حسین خان سپهسالار، اقبال آزمایش یافت، ولی به علت‌های گوناگون که در جای دیگر به آن خواهیم پرداخت، شکست خورد.

یادداشتها

۱. یکی از زبان‌های این شیوه آن بود که ولیعهدی کوشیدند برای حکومت آینده خود تضمین خارجی به دست آورند. این فرایند از عصر نخستین جانشین آغا محمدخان، یعنی فتحعلی شاه آغاز شد. در بند چهارم قرارداد گلستان و در بند هفتم قرارداد ترکمانچای، سلطنت آینده عباس میرزا توسط روس‌ها تضمین شده بود (نفیسی، سعید، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران، ج اول، ص ۲۵۸ و ج دوم، ص ۱۸۲).

2. Greenfield, James, 1904: Die Verfassung des persischen Staates, Berlin: Verlag von Franz Vahlenp. 3-4.

۳. عیسوی، چارلز (ویراستار)، ۱۳۶۲: تاریخ اقتصادی ایران، عصر قاجار ۱۳۳۲-۱۲۱۵ ق، ترجمه یعقوب آژند، تهران: گستره.

۴. برای نمونه نگاه کنیده به ناطق، همسا، ۱۹۸۸ م: ایران در راه پایی فرهنگی (۱۸۴۸-۱۸۳۴ م)، لندن: پیام.

۵. شاید بتوان یکی از روش‌ترین نمادهای این تنهایی را در این نوشته امیر کبیر به ناصرالدین شاه قبل از مرگ دید: «خدا به شما دل تنگی ندهد، زیرا خیال مثل درختی است که از خود کرم می‌برون می‌آورد و کم کم می‌پوساند تا به چیزی صدمه ای تمام می‌شود». (آدمیت، فریدون، ۱۳۶۱: امیر کبیر و ایران، چاپ ششم، تهران: خوارزمی، ص ۴۸).

۶. نفیسی، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران، ج اول، ص ۶۹.

۷. یکی از بهترین نشانه‌های بازتاب رادعریه تاریخ نگاری می‌توان دید. این گونه تاریخ نگاری را می‌توان به پیروی از فوکو «تاریخ نگاری دیگر گونه» یا «تاریخ نگاری وارونه» یا باوام گرفتن از پیور «تاریخ پردازی» نامید. چرخ این نگرش تاریخی بر دو پاشنه اصلی می‌گردد: نخست، ناچیز شمردن دستاوردها، بویژه در دو سده اخیر و سیاه کردن سایه روشن‌های محدود اما موجود؛ دوم، دیدن دست غرب در پشت هر تاب و بازتاب اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی. تاریخ نگاری دیگر گونه، ناشی از مناسبات خاص اجتماعی و حالت تویز و روانی برخاسته از آن است. تشریح، توضیح و شناخت تاریخ نگاری دیگر گونه نیاز به بررسی دارد. شاید یکی از علل مهم آن نبود اعتماد به خود در بین مردم و اندیشه‌مورزان ایرانی در برابر غرب در دوست سال گذشته باشد. بازتاب بی‌اعتمادی به خود، ترس و در نتیجه خشم است. بی‌اعتمادی به خود، به صورت یک اصل در تاریخ نگاری و اندیشه‌مورزی ایرانیان در آمده است. برای نمونه، ماجرای قرارداد‌های گلستان و ترکمانچای را به خاطر می‌آوریم و سروران آن عصر را مقصر می‌دانیم، اما فراموش می‌کنیم که مقرران در گلستان به دنبال دست کم پنج سال جنگ و گریز در برابر بزرگترین ارتش آن دوران بسته شده است؛ ارتشی که در همان سال‌ها همه ارتش‌های اروپایی را از پیش رو برداشت و تا یاریش پیش رفت. در آثار همان کسانی که ماجرای «فرستادن صابون به جای گلوله» و وقایعی از این دست را پیوسته تکرار می‌کنند، از قول سردار روسی